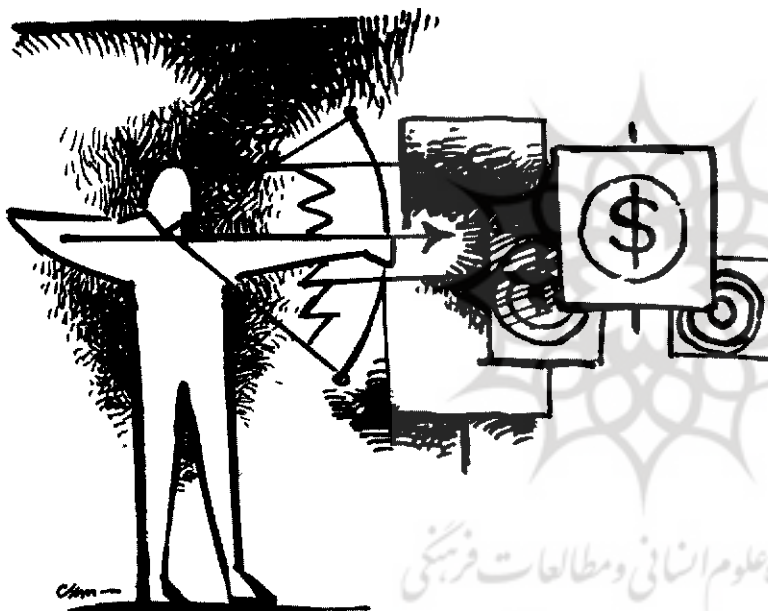


تلویزیون، در ویتمام شروع شد و اخیراً در جنگ سال ۱۹۹۱، «خلیج فارس» کاملاً افشاگرانه به اوج رسید. جنگ فوق واقعی دیگر «اقتصادی»، و نشانه نابودی «سلامت کشور» نیست. دعوای آیینی و تشریفاتی، داوطلبانه و دارای سلسله مراتب افتخاری است (رؤسای جنگ همیشه موقتی هستند)؛ جنگ واقعی اجباری و براساس سلسله مراتب است؛ جنگ فوق واقعی تصویرگرایانه و از نظر روانی درونی شده (جنگ خالص) است. در مورد اول جسم در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ در دومی،

رها شدن از جسم، بدون ضرورتاً نمایش هیچگونه نفرت افراطی نسبت به جسم، دارند. این نشانه‌های عرفانی به تدریج (مانند مسمومیت از جیوه) جمع می‌شود تا در نهایت باعث بیماری گردد. ثنویت عرفانی موقعیت افراطی این نفرت را با انتقال همه ارزش‌ها از جسم به «روح» نشان می‌دهد. این اندیشه نمونه و نماد آن چیزی است که «تمدن» می‌نامیم. مسیری مشابه را می‌توان از طریق پدیده «جنگ» ردیابی کرد. «شکارچی». جمع آوری کنندگان» نوعی دعوای آیینی شده و تشریفاتی را انجام

اشاره:

فرآیند تولید، پردازش و توزیع اطلاعات از جمله بحث‌های مطرح در حوزه علوم ارتباطات است که در عصر اطلاعات، جوامع اطلاعاتی و جهانی‌سازی حائز اهمیت می‌باشند. دو مقاله جنگ اطلاعات نوشته حکیم بی و سرعت اطلاعات؛ هشدار سایبراسپیس نوشته پل ویریلو که در پی



جنگ اطلاعات*

نویسنده: حکیم بی
مترجم: علی ایثاری

جسم قربانی می‌شود؛ در سومی، جسم ناپدید شده است. (علم مدرن نیز یک گرایش ضد ماددیگر، نتیجه دیالکتیکی جنگ آن با دین، را در برمی‌گیرد. علم مدرن به تعبیری دین شده است. علم به عنوان دانش واقعیت مادی به نحو تناقض آمیزی مادیت واقعی را تجزیه و متلاشی می‌کند. علم همیشه یک گونه حرفه کشیشی، شاخه‌ای از کیهان‌شناسی؛ و یک ایدئولوژی، توجیهی از «شیوه‌ای که اشیا هستند»، بوده است. شالوده شکنی «واقعی» در فیزیک فراستانی خلاء غیرواقعیت را که از «کشور» تشکیل می‌شود، منعکس می‌کند. کشور که زمانی

می‌دادند (و هنوز، از جمله توسط «پانوما»ها انجام می‌گیرد).

جنگ «واقعی» تداومی از دین و اقتصاد (یعنی سیاست) با وسایل دیگر است و بنابراین از نظر تاریخی فقط با ابداع و اختراع کشیشانه «کمپایی» (Scarcity) در عصر نو سنگی، و ظهور «نظام طبقاتی جنگجو» شروع می‌شود. (من این نظریه را که «جنگ» ادامه «شکار» است به کلی رد می‌کنم.)

به نظر می‌رسد جنگ جهانی دوم آخرین جنگ واقعی (Real) بوده باشد. جنگ فوق واقعی (Hyperreal) با مداخله

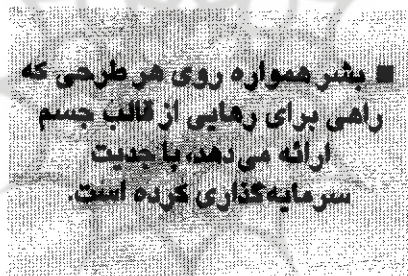
بشر همواره روی هر طرحی که راهی برای رهایی از قالب جسم ارائه می‌دهد، با جدیت سرمایه‌گذاری کرده است. و چرا نکند؟ واقعیت مادی وضعیت غم‌انگیزی است. بعضی از قدیمی‌ترین بناهای «دینی» مانند آرامگاه‌های آخرایی انسان‌های نناندرتال، اعتقاد به فناپذیری را نشان می‌دهد. همه ادیان مدرن (یعنی پس از عصر پارینه‌سنگی) دارای «نشانه‌های عرفانی» (Gnostic) از بی‌اعتمادی یا حتی خصومت علنی نسبت به جسم و دنیای «آفریده شده» هستند. قبایل «ابتدایی» معاصر و حتی کشاورز. مشرکان مفهومی از فناپذیری و

تصویر بهشت و ملکوت در زمین بود، اینک چیزی بیش از مدیریت تصاویر (Images) نیست. دیگر یک «نیرو» نیست بلکه نقش‌ونگاری بی‌حد و حصر از اطلاعات است. اما درست همان‌طور که کیهان‌شناسی بابلی‌ها، قدرت آنها را توجیه می‌کرد، قطعیت علم مدرن نیز به همین ترتیب به اهداف دولت غایی (Terminalestate) کشور فراهسته‌ای، کشور اطلاعاتی، خدمت می‌کند. یا چیزی در این حدود الگوی جدید آن را خواهد داشت. و «هرکس» دلایل بدیهی الگوی جدید را می‌پذیرد. الگوی جدید خیلی معنوی است. حتی عصر جدید با گرایش‌های عرفانی خود، علم جدید و معنویت‌گرایی روزافزون آن را به عنوان منبعی از متون قابل درک برای جهان‌بینی روحانی خود می‌پذیرد. مراقبه، مکاشفه و سایبرنتیک در کنار هم به پیش می‌روند. البته «کشور اطلاعاتی» به گونه‌ای نیازمند حمایت یک نیروی پلیس و نظام زندان است.

«علم مدرن» هنوز نمی‌تواند از همدستی خود در «فتح طبیعت» که به شدت موفقیت‌آمیز است، شانه خالی کند؛ بزرگ‌ترین پیروزی تمدن بر جسم.

اما چه کسی اهمیت می‌دهد؟ همه چیز نسبی است، مگر نه؟ حدس می‌زنم مجبور خواهیم بود در ورای جسم، رشد و توسعه یابیم. شاید بتوانیم این کار را در یک «جهش کوانتومی» انجام دهیم. در این حال، میانجیگری بیش از حد اجتماع، که از طریق تشکیلات رسانه‌ها صورت می‌گیرد، بر شدت بیگانگی ما از جسم. با تمرکز بر جریان توجه به اطلاعات به جای تجربه مستقیم. می‌افزاید. رسانه‌ها از این جهت نقشی مذهبی یا کشیش‌وار ایفا می‌کنند و به نظر می‌رسد راهی برای رهایی از جسم با تعریف مجدد روح به عنوان اطلاعات به ما ارائه می‌دهند. جوهر و ماهیت اطلاعات، تصویر (Image)، مجموعه داده‌های قدسی (Sacral) و تصویری است که تقدم و برتری «اصل جسمانی مادی» را به عنوان وسیله

تجسم، تصاحب کرده و آن را با شادی و نشاطی ورای تمایلات نفسانی، جایگزین می‌کند. آگاهی چیزی می‌شود که می‌توان آن را انتقال داد، از قالب حیوانیت جدا کرد و آن را به عنوان اطلاعات جاودانگی بخشید. دیگر سخن از «روح در ماشین» نیست بلکه «ماشین به عنوان روح» ماشین به عنوان «روح‌القدس»، میانجی نهایی است که ما را از پیکرهای حقیرخاکی مان به دریایی از نور و روشنایی باز خواهد گرداند. واقعیت مجازی به عنوان «سایبرنوسیس» رها کنیم، ما در خود خاک را برای همیشه و آن را پشت سر بگذاریم. تمام علم یک جهانگرایی نمونه و عالی را. همچنان که در علم. برای اجتماع پیشنهاد می‌کند. فیزیک سنتی نقش قابل‌ه را برای کاپیتالیسم، کمونیسیم، فاشیسم و سایر ایدئولوژی‌های



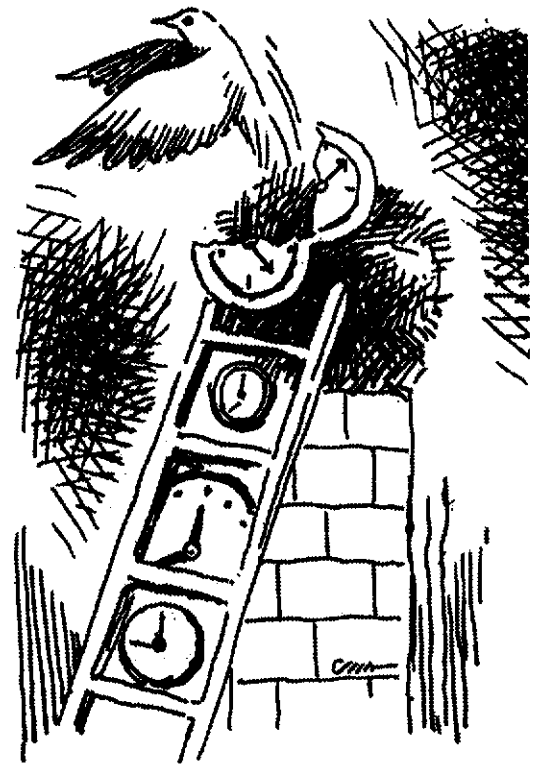
مدرن ایفا کرد.

علم فراستانی مجموعه‌ای از اندیشه‌های کاربردی را برای اجتماع پیشنهاد می‌کند: نسبییت، «فضای غیرواقعی» کوانتوم، سایبرنتیکز، نظریه اطلاعات، و غیره. گرایش فراستانی، با چند استثنا، به اثیری شدن بیشتر کمک می‌کند. برای مثال بعضی از طرفداران نظریه «حفره سیاه»، مانند عالمان الهیات منزله با پیروی از «پل» (از حواریون حضرت عیسی) سخن می‌گویند در حالی که بعضی از نظریه‌پردازان اطلاعات، مانند پیروان واقعی «مانی» (پیغمبر ایرانی) سخن گفته‌اند. این الگوها در سطح اجتماع به بحث‌هایی از جسم، به شیوه‌ای کاملاً مناسب یک راهب منزوی قرن سوم یا یک خشک مقدس قرن هفدهم اهل نیوانگلند. البته با زبانی که حس خوشایند

شوریدگی مصرف‌کننده فراصنعتی فرامدرن. را القا می‌کند منجر می‌شوند. هر گفت‌وگویی ما دارای بعضی فرضیات غالب است که واقعاً چیزی بیش از تأکیدهای صریح نیست، ولی ما آنها را واقعیت به حساب می‌آوریم، مثلاً چون ما اکنون تصور می‌کنیم که رایانه نمایشگر گامی واقعی به سمت «هوش مصنوعی» است، بر این باوریم که خریدن یک رایانه ما را هوشمندتر می‌کند. من در رشته خودم با عده‌ای نویسنده برخورد کرده‌ام که واقعاً معتقدند داشتن یک رایانه آنان را نویسندگان بهتری (نه کارآتر، بلکه بهتر) کرده است. خنده‌دار است. اما همین احساس در مورد رایانه‌ها هنگامی که بودجه نظامی تریلیون دلاری باعث ایجاد جنگ‌های ستارگان، روبات‌های آدمکش و غیره می‌شوند نیز صادق است. یک بخش مهم از این بحث به مفهوم یک «اقتصاد اطلاعاتی» مربوط می‌شود. اینک تصور می‌شود که دنیای فراصنعتی در حال ایجاد این اقتصاد جدید است. یکی از روش‌ترین نمونه‌های این مفهوم را می‌توان در کتاب اخیر مردی یافت که طرفدار آزادی اراده، اندیشه و عمل است، یعنی اسقف یک کلیسای ثنویت عرفانی در کالیفرنیا که نویسنده دانشمند و

محترم نشریات عرفانی نیز هست.

«صنعت در مرحله پیشین تمدن (زمانی موسوم به فن‌آوری پایین) صنعت بزرگ بود، و بزرگی همیشه حاکی از ظلم و ستمگری است. اما فن‌آوری عالی جدید به همان روش بزرگ نیست. در حالی که فن‌آوری قدیم، منابع مادی تولید و پخش می‌کرد، فن‌آوری جدید وظیفه تولید و پخش اطلاعات را برعهده دارد. منابعی که در فن‌آوری عالی به بازار عرضه می‌شوند کمتر مربوط به ماده و بیشتر مربوط به فکر است. جهان تحت تأثیر فن‌آوری عالی به حد فزاینده‌ای در حال حرکت از اقتصاد فیزیکی به سمت چیزی است که شاید بتوان آن را «اقتصاد متافیزیکی» نامید. مادر فرآیند شناخت این امر قرار داریم که



«آگاهی» به جای «مواد خام یا منابع فیزیکی» ثروت می‌سازد.^۲

عرفان باوری جدید معمولاً به حمله مانوی قدیم به جسم اهمیتی نشان نمی‌دهد تا بحثی آرام‌تر و دوستانه‌تر شکل بگیرد. برای مثال اسقف هولر بر اهمیت بوم‌شناسی و محیط زیست تأکید می‌کند (زیرا ما نمی‌خواهیم آشیانه خود کره زمین را آلوده کنیم) اما وی در فصلی از کتاب خود درباره معنویت بومیان آمریکایی می‌نویسد کیش کره زمین آشکارا پست‌تر از روحیه عرفانی خالص انکارکننده جسم است:

«ولی ما نباید فراموش کنیم که آشیانه عین پرنده نیست. نسبت‌های آشکار و پنهان اعلام می‌کنند که زمین منزلگاه یگانه و ابدی آدمی نیست و مانند علف هرز از خاک نرویده‌ایم. این درست است که جسم ما خاکی است اما ذات و ماهیت درونی ما این چنین نیست. هرگونه اندیشه‌ای جز این، ما را خارج از همه سنت‌های معنوی شناخته شده قرار می‌دهد و از عقل و خرد فرزندانگان و هوشمندان هر عصری دور می‌کند. بومیان آمریکا، اگرچه به شیوه خود خردمندند، اما با این میراث معنوی غنی ارتباط چندانی ندارند.»^۳

نقوت و انزجار اسقف از تمایلات نفسانی در چنین واژه‌هایی (جسم = توحش» در هر صفحه کتاب او آشکار است.

او به علت علاقه خود به یک اقتصاد به راستی دینی، فراموش می‌کند که انسان نمی‌تواند «اطلاعات» بخورد. «ثروت واقعی» هرگز نمی‌تواند غیرمادی شود مگر این که انسان به معنوی کردن قطعی و نهایی آگاهی «انتقال داده شده» دست یابد. اطلاعات به شکل فرهنگ را می‌توان به صورت استعاری ثروت نامید زیرا مفید و مطلوب است اما هرگز نمی‌تواند در اصل همان گونه که مثلاً صدف و خامه، یا گندم و آب فی‌الفسه ثروت هستند، ثروت باشد. اطلاعات همیشه فقط اطلاعات درباره چیز است. اطلاعات، مثل پول، خود چیز نیست. با گذشت زمان می‌توانیم از پول به عنوان ثروت یاد کنیم (مانند یک سنت طرب‌انگیز «تائوئیستی» که به «آب و پول» به منزله دو حیاتی‌ترین اصل در جهان اشاره می‌کند)، اما در واقع این کار یک تفکر انتزاعی بی‌پایه و اساس است. تفکری که اجازه داده است کانون توجه از کلوجه به پول که مظهر کلوجه است، منحرف شود.^۴ ما از زمانی که پول را اختراع کردیم در عمل «اقتصاد اطلاعات» داشته‌ایم. اما هنوز یاد نگرفته‌ایم مس (پول خرد) را هضم کنیم. ناپختگی و عدم ظرافت «ایزویی» (ایزوپ نویسنده قرن ششم پیش از میلاد یونان) این توضیح واضح‌تر مرا ناراحت می‌کند، اما باید به اجبار نقش دهاتی ساده‌لوح بیکاره‌ای را بازی کنم که زمین ناصافی را شخم می‌زند در حالی که همه متفکران اطراف من به نظر می‌رسد دچار توهم هستند.

امریکاییان و سایر انواع «جهان اولی» گویا مخصوصاً نسبت به بحث «اقتصاد متافیزیکی» حساس هستند زیرا ما دیگر نمی‌توانیم در اطراف خود شواهد فراوانی از جهان فیزیکی مشاهده (یا احساس یا استشمام) کنیم. معماری ما نمادین شده است، ما خود را در تجلیات و نشانه‌های اندیشه تجریدی (خودروها، آپارتمان‌ها، ادارات، مدارس) محصور کرده‌ایم، ما در «خدمات» یا مشاغل مربوط به اطلاعات کار

می‌کنیم، و به شیوه محقر خود به حرکت نمادهای بدون پیکر ثروت در اطراف یک شبکه تجریدی از سرمایه کمک می‌کنیم، و وقت آزاد و فراغت خود را، به جای تجربه مستقیم واقعیت مادی فقط در کنار رسانه‌ها می‌گذرانیم. جهان مادی برای ما، مانند واکنش ما به توفان‌ها، و بلایا که به نحو حیرت‌آوری جنون‌آمیز است (دلیل این که ما در «فتح کامل طبیعت» ناکام شده‌ایم) یا وحشت و سواسی شدید ما از غرابت جنسی، یا تمایل ما برای غذای بی‌مزه و بی‌خاصیت (تقریباً تجریدی) نماد فاجعه شده است. و با این حال این اقتصاد «جهان اول» خودکفا نیست و برای موقعیت خود (بالای هرم) به زیرساختاری گسترده از تولید مادی قدیمی وابسته است. کشاورزان مکزیک همه آن مواد غذایی «طبیعی» را برای ما تهیه می‌کنند و می‌فرستند تا بتوانیم وقت خود را به سهام، بیمه، حقوق، رایانه‌ها، و بازی‌های ویدئویی اختصاص دهیم. کارگران خوش‌نشین در تایوان تراشه‌های سیلیکونی را برای رایانه‌های شخصی ما می‌سازند. حوله‌به‌سرها (کنایه از عرب‌ها) دستمال‌به‌سرها (Towel-Heads) (بنیادگراها) در خاورمیانه برای گناهان ما رنج می‌کشند و می‌میرند. زندگی؟ آه، خدمت‌کاران ما این کار را برای ما انجام می‌دهند. ما چیزی به نام زندگی نداریم، فقط «سبک زندگی». تجریدی از زندگی، بر مبنای نمادهای مقدس کالا، با میانجیگری کشیش‌وار ستاره‌ها، آن امور انتزاعی «بیش از حد بزرگ» که بر ارزش‌های ما حاکمند و رویاهای ما را پر می‌کنند. داریم، البته هنوز چنین جامعه فلاکت‌باری واقعاً وجود ندارد.^۵ با این حال حیرت‌آور است یادآوری کنیم که چه تعدادی از تندروهای اجتماعی داشتن چنین جامعه‌ای را هدفی مطلوب، حداقل تا آنجا که «انقلاب اطلاعاتی» یا چیزی در همان حد قابل توجه و الهام بخش نامیده شود، به شمار می‌آورند. چه‌گراها درباره قبضه ابزار تولید اطلاعات در دست انحصارگران داده‌ها سخن

■ به نظر می‌رسد جنگ جهانی دوم آخرین جنگ واقعی بوده باشد. جنگ فوق واقعی یا مداخله تلویزیونی، در ویلتنام شروع شد.

■ علم فراسنتی مجموعه‌ای از اندیشه‌های کاربردی را برای اجتماع پیشنهاد می‌کند. نسبیت، فضای غیرواقعی، کوآنتوم، سایبرنتیک، نظریه اطلاعات، و غیره.

می‌گویند. اطلاعات در واقع همه جا هست. حتی بمب‌های اتمی را می‌توان از روی طرح‌های موجود در کتابخانه‌های عمومی ساخت. همچنان که نوآم چامسکی می‌گوید: انسان همیشه می‌تواند به اطلاعات دسترسی پیدا کند مشروط بر این که درآمد شخصی و اشتیاقی در حد دیوانگی داشته باشد. دانشگاه‌ها و گروه‌های متفکران و مشاوران، تلاش‌های رقت‌انگیزی برای انحصار اطلاعات به عمل می‌آورند. آنها نیز از تصور یک اقتصاد اطلاعاتی متحیرند. اما توطئه‌های آنها مضحک است. اطلاعات ممکن است همیشه «رایگان» نباشد، اما اطلاعات موجود خیلی بیشتر از آن است که یک نفر بتواند از آن استفاده کند. درباره هر موضوع قابل تصویری هنوز می‌توان از کتابخانه‌ها کتاب به دست آورد.^۷ با این حال انسان هنوز مجبور است گلابی و کفش تولید کند. یا حتی اگر این «صنایع» را بتوان کاملاً مکانیزه کرد، باز انسان باید گلابی بخورد و کفش بپوشد. جسم هنوز مبنای ثروت است. ایده تصاویر (Images) به عنوان ثروت «توهمی بزرگ» است. حتی یک نقد افراطی از «اطلاعات» هنوز می‌تواند باعث ارزیابی بیش از حد تجرید و داده‌ها شود. در صفحه آخر مجله‌ای انگلیسی به نام «No» پیام زیر با خط بد و به‌طور نامرتب نوشته شده بود:

«زمانی که این کلمات را می‌خوانید، عصر اطلاعات پیرامون شما، با موشک اطلاعات نادرست و بمبهای تبلیغاتی درباره جنگ مستقیم اطلاعاتی منفجر می‌شود. جنگ همواره برای منافع ارضی و اقتصادی صورت گرفته است. جنگ‌های اطلاعاتی برای کسب اراضی مناسب عصر اطلاعات یعنی خود مغز و فکر بشر صورت می‌گیرد... به ویژه این قدرت تخیل است که در معرض تهدید مستقیم حملات سنگین چندرسانه‌ای قرار گرفته است... خطر. تخیل شما ممکن است مال خود شما نباشد... به تدریج که فرهنگی فریخته‌تر می‌شود وابستگی خود را به تصاویر، شمایل‌ها و نمادهای خود به عنوان راهی برای تعریف خود و ارتباط با فرهنگ‌های دیگر، عمیق‌تر می‌کند. هنگامی که ترکیب مترکم تصاویر یک فرهنگ با روح تکثیر یافته خود در اطراف پخش می‌شود، بعضی از شمایل یک شکل به هم می‌پیوندند تا «توهمی» از واقعیت را تولید و طراحی کنند. موس‌ها، مدها، گرایش‌های هنرمندانه، «من می‌توانم تصاویر آنها را واقعی به حساب بیاورم زیرا به واقعیت تصاویرشان (تصاویرشان از واقعیت) اعتقاد دارم.» هر کس که استعاره‌ها و تصاویر را کنترل کند بر مغزها حاکم است. شرایط اشیاء کامل. یک فلج خزنه. از تبدیل دانش فنی به امری عادی به ویژه، تخصصی کردن امور جزئی و بی‌اهمیت به آهستگی دارد تحقق می‌یابد. جنگ اطلاعات، جنگی است که نباید در آن بیازیم. نتیجه غیرقابل تصور است.»^۸

من در اینجا کاملاً با انتقاد این نویسنده از رسانه‌ها موافقم، اگر چه احساس می‌کنم که پیشنهاد او «اطلاعات» را شیطانی و شر جلوه می‌دهد. یک بار دیگر دیدگاه بودریا درباره Commtch Universe برانگیخته شده است، اما این بار به عنوان جهنم به جای جهان پس از مرگ عرفانی. اسقف هولر همه را رها و سبکبار می‌خواهد. این فرد از شما می‌خواهد تلویزیون خود را بشکند. اما هر دوی آنان به قدرت جادویی اطلاعات اعتقاد دارند. یکی صلح با فن‌آوری را

پیشنهاد می‌کند و دیگری با آن سرچنگ دارد. هر دو، دیدگاهی مانوی درباره خیر و شر دارند. اما نمی‌توانند در مورد این که خیر چیست و شر کدام است، به توافق برسند. نظریه پرداز انتقادی در دریایی از حقایق شنا می‌کند. ما دوست داریم آن را به عنوان جنبش مقاومت خود نیز، در حالی که خودمان را به عنوان «هستی‌شناسان چریک» Datascape آن به حساب می‌آوریم، تصور کنیم. «علوم اجتماعی» پیوسته متغیر از قرن نوزدهم گروه وسیعی از اطلاعات درباره همه چیز از جادوگری و پیروی از عقاید کاهنان و جادوگران قدیمی تا نشانه‌شناسی، را کشف کرده است. هر «کشفی» به «علم اجتماعی» کمک می‌کند و آن را تغییر می‌دهد. ما جست‌وجو می‌کنیم و به دنبال حقایق شاعرانه، داده‌ها و اطلاعاتی که تجربه ما را از واقعیت شدت می‌بخشد و یا تغییر می‌دهند، هستیم. ما «علوم» پیوندی جدید را به عنوان ابزارهایی برای این فرآیند داروشناسی قومی، تاریخ قومی، مطالعات شناختی، تاریخ اندیشه‌ها، انسان‌شناسی درونی (شعر و زیبایی‌شناسی انسان‌شناسانه یا شعر و زیبایی‌شناسی قومی)، «نظریه شناخت مکتب دادا»، و غیره. اختراع می‌کنیم. ما به همه این دانش به عنوان عاملی به خودی خود «خوب» نگاه نمی‌کنیم بلکه تا آنجا که به ما کمک کند تا شاد باشیم یا شادی بیافرینیم، از نظر ما ارزشمند است. با این مفهوم ما اطلاعات را به عنوان ثروت می‌شناسیم؛ با وجود این، در آرزوی خود ثروت و نه صرفاً نماد تجریدی آن همچون اطلاعات هستیم. ما همچنین «اطلاعات» را به مثابه جنگ^۹ می‌شناسیم؛ با این حال تصمیم نگرفته‌ایم فقط به این دلیل که از «حقایق» می‌توان مانند گاز سمی استفاده کرد، جهل را بی‌پذیریم و به آن پای بند باشیم. جهل حتی یک ابزار دفاعی کافی نیست تا چه رسد به این که سلاحی کارآمد در این جنگ باشد. «اطلاعات» برای ما نه رب‌النوعی پرستیدنی است و نه شیطانی شرور و هولناک. ما می‌کشیم با

مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اطلاعات را اندازه‌گیری و ارزیابی کنیم. معیار ما در این فرآیند فقط جسم است. براساس گونه‌ای از تمثیل‌ها، روح و جسم «یکی» هستند. روح قطعاً استحکام و صلابت هستی‌شناسانه خود را (به گونه‌ای از زمان نیچه) از دست داده است، ادعای جسم نیز نسبت به «واقعیت» به وسیله علم مدرن تا حد ناپدیدشدن در ابری از «انرژی محض» تضعیف شده است. با این همه چرا تصور نکنیم که روح و جسم یکی بوده و جنبه‌های دوگانه یک اصل بنیادی و توصیف‌ناپذیر هستند؟ وجود روح و جسم وابسته به یکدیگر است. ثنویت گراهای عرفانی، نیز مانند «مادیگرایان دیالکتیکی» عامی، اشتباه می‌کنند. جسم و روح با هم زندگی را می‌سازند. اگر جای هر یک از این دو قطب خالی باشد، نتیجه مرگ است. با قبول این که ما زندگی را به مرگ ترجیح می‌دهیم، مجموعه کاملاً ساده‌ای از ارزش‌ها تشکیل می‌شود. خیال ندارم تعریف دقیقی از جسم یا روح ارائه دهم. بیشتر از تجربه‌های «عینی» روزمره سخن می‌گویم. ما هنگام خواب و رؤیا یا خلق و ابداع چیزی «روح» را تجربه می‌کنیم؛ «جسم» را هنگامی تجربه می‌کنیم که چیزی می‌خوریم یا آن را دفع می‌کنیم (یا شاید بر عکس) و هر دو را با هم تجربه می‌کنیم، هنگامی که عشق می‌ورزیم. در اینجا نمی‌خواهم از مسائل متافیزیکی سخن بگویم. ما همچنان جست‌وجو می‌کنیم و اینها نکته‌های خاص ارجاع، و نه چیزی بیشتر هستند. ما لازم نیست عارف باشیم تا این روایت از «یک واقعیت» را پیشنهاد کنیم. فقط لازم است اشاره کنیم که هنوز هیچ واقعیت دیگری در زمینه تجربه دانستن ما پدیدار نشده است. برای همه مقاصد عملی «جهان»، «واحد» است. «با این حال از نظر تاریخی نیمه «جسمی» این واحد، همیشه توهین‌ها، فشارها، محکومیت‌های مذهبی، و ناملايمات اقتصادی نیمه «روحي» را دریافت و تحمل کرده است. نمایندگان خود

منصوب روح در تاریخ شناخته شده تقریباً همیشه در موقعیت برتر بوده‌اند و فقط در دوران ماقبل تاریخ یک ناپدید شدن ابتدایی، و تعداد اندکی فوران بیهوده شورشی شکست خورده را به جسم واگذاشته است. ما می‌خواهیم نفس و جسم را همسان به‌شمار آوریم. انکار نمی‌کنیم که «جسم»، روح هم هست، اما دوست داریم نوعی موازنه را به این معادله تاریخی بازگردانیم. ما همه ضدیت با جسم و تهمت و افترای دنیوی را به عنوان ویژگی‌های منفی و ناگزیر، می‌پذیریم. ما برای بازسازی (و تغییر و دگرگونی) ارزش‌های «غیرمستقیمی» مربوط به رابطه جسم و روح اصرار می‌ورزیم. اشتیاق شدیدی برای «اقتصاد اطلاعاتی» نشان نمی‌دهیم زیرا آن را نقابی ضد جسم به‌شمار می‌آوریم. ما نمی‌توانیم به «جنگ اطلاعاتی» اعتقاد کامل داشته باشیم، چون این مسأله به اطلاعات، ماهیت جسمانی داده، آن را تبدیل به ماده می‌کند و به آن برچسب «شرارت و بدی» می‌زند. از این نظر، مفهوم «اطلاعات» خنثی به نظر خواهد آمد. ولی ما به این موضع سوم نیز به عنوان یک نظریه ناکارآمد و دیدگاه تئوریک بی‌سرانجام، بی‌اعتماد هستیم. هر «حقیقتی» هنگامی که آن را از منشور جدلی و منطقی خود عبور می‌دهیم¹ و سایه‌ها و روشنی‌های آن را مطالعه می‌کنیم، معانی متفاوتی پیدا می‌کند. «حقیقت» هرگز بی‌حرکت، بی‌خاصیت یا «خنثی» نیست، بلکه می‌تواند «خوب»، «بد» (یا مابین این دو) در اشکال و ترکیبات بی‌شمار باشد. ما، در نهایت هنرمندان این گفتمان بسیار بزرگ هستیم و ارزش‌ها را خلق می‌کنیم. این کار را می‌کنیم چون زنده هستیم. اطلاعات «آشغالی» به بزرگی دنیای مادی است که خود آن را منعکس می‌کند و تغییر می‌دهد. ما این آشغال را می‌پذیریم، تمام آن را. این همه زندگی است. اما در آشفتگی و هرج و مرج شدید زندگان، بعضی اطلاعات و بعضی اشیاء مادی به یک نظریه شاعرانه یا یک راه دانستن یا یک شیوه عملی محلق می‌شوند.

می‌توانیم چند «نتیجه‌گیری» موقتی بکنیم به شرط این که این نتایج را اعتقاداتی جزئی، مقدس و جاودانه ندانیم. نه «اطلاعات» و نه در واقع هیچ «حقیقت» مفردی به خودی خود چیزی را تشکیل نمی‌دهد. واژه «اطلاعات» به یک ایدئولوژی یا یک الگو (پارادایم) اشاره دارد که در وحشت ناخودآگاه از «سکوت» ماده و عالم ریشه دارد. «اطلاعات» جانشینی برای حقیقت و قطعیت، بت و یادگاری باقیمانده از جزم‌اندیشان، یک خرافه، یک روح یا جن است. «حقایق شاعرانه» با نظریه «اطلاعات» قابل تحلیل نیستند. مفهوم «دانش آزادی است»، فقط وقتی درست است که آزادی به عنوان یک مهارت و جنبش فراوانی درک شود. «اطلاعات» هرج و مرج و آشفتگی است؛ دانش نظم و دستور خودجوش و ذاتی این هرج و مرج است؛ آزادی (موج) سواری موج آن خودجوشی است. این نتیجه‌گیری‌های موقتی، زمینه متغیر «نظریه» ما را تشکیل می‌دهد. TAZ همه اطلاعات و همه لذات جسمانی را در یک آشفتگی شدید و پیچیده از داده‌های شیرین و وعده‌های شیرین. حقایق و جشن‌ها. خرد و ثروت می‌خواهد. این اقتصاد ما. و جنگ ما است. □

منبع: Ctheory.Net

پی‌نویس‌ها:

1. The new "life sciences offer some dialectical opposition here, or could do so if they worked and through certain paradigms. Chaos theory sees to deal with the material world in positive ways, as does Gaia theory, morphogenetic theory, and various other "soft" and "neohermetic" disciplines. Elsewhere I've attempted to incorporate these philosophical implications into a "festal" synthesis. The point is not to abandon allthought a bout the material world, but to realize that all science has philosophical and political implications, and that science is a way of thinking, not a dogmatic structure of

ism such as Ismailism or Ranterism, based on "inner light" teachings. "All is one", therefore, can be spoken by any kind of monist or anti-dualist and can mean many different things.

11. A Proposal: the new theory of taoist dialectics. Think of the yin/yang disc, with a spot of black in the white lozenge, and vice versa separated not by a straight line but an S-curve. Amiri Baraka says that dialectics is just "separating out the good from the bad" - but the taoist is "beyond good and evil". The dialectic is supple, but the taoist dialectic is downright sinuous. For example, making use of the taoist dialectic, we can re-evaluate Gnosis once again. True it presents a negative view of the body and of becoming. But also true that it has played the role of the eternal rebel against all orthodoxy, and this makes it interesting. In its libertine and revolutionary manifestations the Gnosis possesses many secrets, some of which are actually worth knowing. The organizational forms of Gnosis - the crackpot cult, the secret society - seem pregnant with possibilities for the TAZ/Lmmmediatist project. Of course, as I've pointed out elsewhere, not all gnosis is Dualistic. There also exists a monist gnostic tradition, which sometimes borrows heavily from Dualism and is often confused with it. Monist gnosis is abt-eschatological, using religious language to describe this world, not Heaven or the Gnostic Pleroma. Shamanism, certain "crazy" forms of Taoism and Tantra and Zen, heterodox sufism and ismailism, Christian antinomians such as the Ranters, etc. - share a conviction of the holiness of the "inner spirit", and of the actually real, the "world". These are our "spiritual ancestors."

be "disinformation". Spies and propagandists make up a kind of shadow "information economy", to be sure. Hackers who believe in "freedom of information" have my sympathy, especially since they've been picked as the latest enemies of the Spectacular State, and subjected to its spasms of control-by-terror. But hackers have yet to "liberate" a single bit of information useful in our struggle. Their impotence, and their fascination with imagery, make them ideal victims of the "Information State", which itself is based on pure simulation. One needn't steal data from the post-military-industrial complex to know, in general, what it's up to. We understand enough to form our critique. More information by itself will never take the place if the actions we have failed to carry out; data by itself will never reach critical mass. Leary I cannot agree with their optimistic analysis of the cognitive function of information technology. It is not the neural system alone which will achieve autonomy, but the entire body.

8. Issue #6, Nothing is True, Box 175, Liverpool L69 8DX, UK

9. Indeed, the Whole "poetic terrorism" project has been proposed only as a strategy in this very war.

10. "The 'World is one'" can be and has been used to justify a totality, a metaphysical ordering of "reality" with a "center" or "apex": one God, one King, etc., etc. This is the monism of orthodoxy, which naturally opposes Dualism and its other source of power ("evil") - orthodoxy also presupposes that the One occupies a higher ontological position than the Many, that transcendence takes precedence over immanence. What I call radical (or heretical) monism demands unity of one and Many on the level of immanence; hence it is seen by Orthodoxy as a turning-upside-down or saturnalia which proposes that every "one" is equally "divine". Radical monism is "on the side of" the Many - Which explains why it seems to lie at the heart of pagan polytheism and shamanism, as well as extreme forms of monothe-

incontrovertible Truth. Of course quantum, relativity, and information theory are all "true" in some way and can be given a positive interpretation. I've already done that in several essays. Now I want to explore the negative aspects.

2. Freedom: Alchemy for a Voluntary Society, Stephan A. Hoeller (Wheaton, IL: Quest, 1992), 229-230.

3. Ibid., p. 164.

4. Like Pavlov's dogs salivating at dinner bell rather than the dinner a perfect illustration of what I mean by "abstraction".

5. Although some might say that it already "virtually" exists. I just heard from a friend in California of a new scheme for "universal prisons" offenders will be allowed to live at home and go to work but will be allowed to live at all times, like Winston Smith in 1984. The Universal panopticon now potentially coincide one-to-one with the whole of reality; life and work will take the place of outdated physical incarceration - the Prison Society will merge with "electronic democracy" to form a Surveillance State or information totality, with all time and space compacted beneath the unsleeping gaze of RoboCop. On the level of pure tech, at least, it would seem that we have at last arrived at "the future". "Honest citizens" of course will have nothing to fear; hence terror will reign unchallenged and Order will triumph like the Universal Ice. Our only hope may lie in the "chaotic perturbation" of massively linked computers, and in the venal stupidity or boredom of those who program and monitor the system.

6. I will always remember with pleasure being addressed, by a Bulgarian delegate to a conference I once attended, as a "fellow worker in philosophy". Perhaps the capitalist version would be "entrepreneur in philosophy", as if one bought ideas like apples at roadside stands.

7. Of course information may sometimes be "occult", as in Conspiracy Theory. Information may